

مغلطه بهشت زوری

۱۳۹۳ تیر ۱، یکشنبه

مغلطه بهشت زوری!

اظهارات اخیر دکتر روحانی مبنی بر بی تکلیفی حکومت در بردن زوری شهروندان به بهشت چیزی جز مغلطه و گریز از مسئولیت نبود.

دکتر روحانی همچنین در جشنواره چهارم ارتباطات بمنظور تبیین بی فرجامی مبارزه با تکنولوژی‌های جدید به تجربه مبارزه با ویدئو در دهه ۶۰ اشاره کرد و ابراز داشت:

پس از پیروزی انقلاب اسلامی یکی از مهمترین دغدغه‌های کشور این بود که با ورود ویدئو، ایمان و هویت جوانان را نمیتوان حفظ کرد، اما دیدیم که وارد شدن ویدئو نه تنها اثری در ایمان جوانان مان نداشت، بلکه حضور آنها در محافل دینی و مظاهر راهپیمایی‌های انقلابی و مراکز ایمانی قوت پیدا کرد. ([اینجا](#))

اظهارات دکتر روحانی را در مسامحه آمیز ترین شکل ممکن تنها می‌توان نوعی تجاهل العارفتلقی کرد که عمدتاً یا سهواً نخواسته یا نتوانسته نیمه دیگر لیوان را نیز مورد توجه قرار دهند و آن نیمه چیزی نیست جز آنکه در فانتزی «نبرد با ویدئو» برخلاف ادعای دکتر روحانی، این ویدئو و تبعات ویدئو بود که بر جمهوری اسلامی فائق آمد و جامعه را آغشته و مبتلا به آفات و مضرات و تبعات خود کرد.

بالغ بر ۹ سال پیش ذیل گفت و گو با حجت الاسلام محسن کدیور به ایشان انذار دادم که نواندیشان دینی قبل از دغدغه روز آمد کردن دین با یسته است اهتمام خود را صرف تعریف عقلانی از دین کنند.

در آن تاریخ و به استناد جولان سودآور «صنعت پورنو» در آمریکا خدمت جناب کدیور تصریح داشتم:

در ایالات متحده فرهنگ برهنه‌گی و عریانی و استفاده تجاری از جاذبه‌های سکشوآل زنان حرف اول را در عموم مشاغل می‌زند. از جمله رشد و گسترش بی ضابطه نشریات و فیلم‌های پورنوگرافی که یکی از بزرگترین

مشاغل درآمد زا در آمریکا محسوب می شود. این در حالی است که نتایج تحقیقات جامعه شناسانه نشان داده اثر مخرب این خردگ مبتذل منجر به افزایش بیش از حد طلاق و اضمحلال کانون خانواده در جامعه آمریکا می شده. طبیعتاً مردی که در بیرون از منزل (ایضاً به تناوب و تکثر در رسانه ها) مواجه با بازار متنوع زیبا رویانی است که عرضه کننده صنعت سکس در نامتعارف ترین و بی پروا ترین شکل آنند. نتیجه قهری چنین فضایی تغییر ذائقه سکشوآل ایشان از سکس متعارف به وجوده متنوع سکس نامتعارف خواهد بود. این در حالی است که همسر ایشان نقش و رسالت همسری را در خانواده عهده داری می کند و از آن مهم‌تر نقش مادری فرزندان را نیز متقبل است، لذا چنین همسری منطقاً نمی تواند و نباید تن به چنان خدمات نامتعارف بستره بدهد. بالطبع همین استنکاف قابل فهم و قبول زمینه سردی مناسبات جنسی در زندگی زناشوئی را فراهم کرده و مرد با نگاه زیاده خواهانه و نامتعارف جنسی که از بیرون به وی تزریق شده، ناخواسته کاوشگر سوداها و حاجات تحریک شده جنسی خود در بیرون از خانه خواهد شد. کاوشی که نتیجه قهری آن فروپاشی کانون خانواده و اخلاق در خانواده می شود.

طبیعی است در چنین فضائی زنی که مواجه با سرد مزاجی و بی توجهی همسر خود می شود متقابلاً اینک بجای جلوه گری برای شوی خود تن آرایانه «خیابان» را محل تشیق خاطر نیاز توجه طلبانه خود خواهد کرد و خواسته یا ناخواسته مُبَدّل به طعمه ای قابل دسترس و سهل الوصول برای هوس بازی مردانی می شود که می توانند با زبان بازی اشیاع کننده «خلاء توجه همسر» چنان زنانی شوند. ([اینجا](#))

شاید مطابقت اظهارات 9 سال پیش اینجانب با اظهارات اخیر علی اکبر محزون «مدیرکل دفتر آمار و اطلاعات جمعیتی و مهاجرت سازمان ثبت احوال کشور» بهتر و بیشتر بتواند لاف و گزاف بودن ادعای رئیس جمهور ایران مبنی بر عوائد مثبت و مفید ویدئو را پرتوآمائی کند.

وقتی به شهادت مدیر کل مزبور پدیده طلاق در کشور مواجه با رشدی تصاعدی شده تا جائی که تعداد 19هزار و 745 واقعه طلاق مربوط به جامعه شهری و نیز تعداد هزار و 955 واقعه طلاق مربوط به جامعه روستایی کشور است و بیشترین ثبت واقعه طلاق در دو ماهه نخست سال 93 مربوط به استان های خراسان رضوی و استان تهران و استان خوزستان است. ([اینجا](#))

هر چند پدیده طلاق را طبیعتاً نمی توان تنها به یک عامل فرو کاست

و قطعاً مشکلات اقتصادی و اختلافات فرهنگی هم نقشی مهم در ترویج این بدآیند می‌تواند داشته باشد اما این نافی آثار و تبعات غیرقابل انکار بمباران انگیزشی و منحرفانه سلائق و سوانق و علائق جامعه از طریق تولیدات بصری رسانه‌های غربی نیست.

اتکای بر همین آمار تصاعدی طلاق در ایران اینک و آنگاه بهتر می‌تواند اعتراف و گلایه اخیر «احمد سالک» رئیس کمیسیون فرهنگی مجلس را مسموع کند وقتی ترشویانه با انتقاد از اجرایی نشدن قانون «عفاف و حجاب» اظهار داشت:

مشاهدات کمیسیون فرهنگی نشان می‌دهد که دستگاه‌های مختلف در اجرای این قانون توفیقی نداشته‌اند.

بر این اساس برخلاف تصور و یا توهمندی رئیس جمهور ایران که ویدئو و ایضاً ما هواره را قادر تالی فاسد و بلااثر در ایمان و هویت جوانان فهم کرده، واقعیت غیر قابل کتمان تحمیل کننده آن شده که جمهوری اسلامی در نبرد با این پدیده و پدیدهای مشابه «شکست خورده» و تالی فاسد آن تالی تلوی است از اپیدمی ویروس آلودگی و پلشتی فرهنگی نزد جوانان کشور.

اما پرسش محوری آنجاست که «آیا در چنین مبارزاتی باید قائل به موفقیت و پیروزی بود!؟»

پرسشی که با برسمیت شناختن ماهیت یک «جامعه» در قامت یک تابع ریاضیاتی، پاسخ آن را می‌توان از بطن دستگاه مختصات انتگرالی کاوید که در اقتتفای «مدينه فاضله جوئی» غایت و «حد» آن جامعه را در «بی نهایت» احصاء می‌کند!

نوعی انتگرالیزه کردن توابع اجتماعی که طی آن «حد توابع» هر چند هرگز به غایتش نمی‌رسند لیکن نفس نزدیک شدن و تلاش بمنظور نزدیک شدن به آن غایت و حد، متعین کننده مسئولیت و رسالت نظام حاکم نسبت به ابتلائات جامعه می‌شود.

با چنین رویکردی نباید اصالت را به پیروزی داد هم چنان که نباید محزون از شکست شد و تنها باید نفس جنگ را برسمیت شناخت.

موضوع نزاع «خود نزاع» و اصالت و مانائی نزاع است. جدالی بی پایان اما بایسته و پیوسته.

شور یا شیرین زیست مومنانه را نمی‌توان حرکتی مفروض برای رسیدن

از مُبتدائی تا منتهائی فهم و اقبال کرد.

برخلاف تصور، مومنانه زیستن یک «پروژه» برای حصول به یک بسته و منش و کنش اعتقادی نیست و باید آن را در قامت یک «پروسه» مستمر بمنظور پاییش و مانائی و هم افزائی اعمال اعتقادی یک مومن، فهم و درک و ایضاً اعمال کرد.

زیست مومنانه بدآن معنا نیست که عنصر ایمان ورزنده تحت یک فرمول و لگاریتم رفتاری از نقطه ای شروع و در نقطه ای به پارسائی می‌رسد. مومنانه زیستن یک تهذیب نفس و مراقبه و پارساکیشی مستمر و دائمی است که استمراش دلیل بر عیث بودنش نیست و شرط شادابی و طراوت‌ش است.

نوعی مدینه فاضله جوئی که هر چند قابل حصول نباشد اما نفس جوئیدنش محركی است برای حفظ انگیزه و امید دائم بمنظور تلاش مستمر جهت نزدیک شدن به آن غایت قصوی.

همان طور که نمی‌توان و نباید به اعتبار ناکامی در مبارزه با سلطان اصل مبارزه با این آفت را تعطیل کرد؛ در تلاش برای مومنانه زیستن نیز عنصر مومن به اعتبار ماهیت و سرشت ذاتی و بیرون از اختیارش، ملزم و مکلف به جدال دائمی با نفس و فساد و مفسده است.

لذا برخلاف «ژان پل سارتر» که انسان را محکوم به آزادی می‌دانست، به احتساب «نفس محاط بر انسان» و محکومیت انسان به جبر ذاتیات و اقتضایات بیولوژیک و حواej و غرائز تنانه، انسان را باید موجودی محکوم به جبر فرض کرد.

موجودیتی ناآزاد و «مفسور در قوت قاسر».

همانی که شیخ محمود شبستری «در گلشن راز» از آن تعبیر به «مختار مجبور» می‌کند:

کرامت آدمی را اضطرار است — نه زآن کو را نصیبی ز ختیار است

نبوده هیچ چیزش هرگز از خود — پس آنگه پرسدش از نیک و از بد

ندارد اختیار و گشته مامور — زهی مسکین که شد «مختار مجبور»

با چنین خوانشی از انسان مقسوم است که تقوی را نوعاً می‌توان شکلی از سیزندگی دائمی با جبرهای حاکم بر انسان تلقی کرد.

به تعبیری نازک اندیشا نه تقوی بنوعی جنگیدن با خدا است!

جنگیدن با جبر و سلطه اعمال شده خداوند بر انسان از طریق سائق‌ها و ذائق‌ها و حاجات و مغناطیس حاکم بر رفتار و آنات ذاتی و بیرون از اراده انسان و تلاش بمنظور فائق آمدن بر آن جبریت حاکم.

جنگی که «شکست خدا» در آن برای شکست خورده (خدا) شیرین است و پیروزی بندۀ اش بر این «جبر مسلط» را اقبال می‌کند.

چیزی بمثابه «مج انداختن پدر با فرزند». نبردی که در آن پیروزی پسر اسباب بهجت و خرسندی پدر است و ای بسا در شکست خود تمھید پدرانه نیز می‌کند!

بر این اساس اگر آزادی بمعنای توانائی انسان در انجام دادن یا انجام ندادن ارادی افعال و افکار است بدین معنا انسان در قامت اسلام نه بالذات و نه بالعرض آزاد نیست.

بالذات آزاد نیست چون اسیر حواچ و غرائز و طبایع بیرون از اراده اش خلق شده و محکوم به حظ و بهره و لذت و نصیب قسری از آن حاجات خداداد است.

بالعرض هم آزاد نیست که به اقتفار زیست مومنانه، تحت انقیاد پروتکل‌های اجرائی ملزم به فعلیت رساندن اراده و اوامر و نواهي «خداوند دین اش» است.

لذا زیست مومنانه زیستی ناخویش کامانه و نادلبخواهانه اما مخیرانه است! به اقتفار همین تقيید نمی‌توان گریزی از این واقعیت داشت که اسلام یک انتخاب سخت است!

جميع فلاسفه و عرفا و فقهاء اسلام شناس هم چنانچه همه ادلہ اقناعی و برها نی جهان در اثبات حقانیت و شانیت و موضوعیت و طریقیت و اصلاحیت اسلام را بکار بندند و مخاطب خود را از این بابت اقناع عقلی کنند در نهایت نمی‌توان منکر این واقعیت شد که زیست مومنانه هر اندازه قابل دفاع عقلی و منطقی و برها نی و استدلالی هم باشد اما نهایتاً محور زیست مومنانه مبتنی بر خویشنداری است و همین

عامل ظرفیت دافعه ای دارد تا چنان زیستنی را اکراه سازی کند! کراحتی که دلیلش قبل از سخت بودن زیست خویشندارانه، لذت بخش بودن و شیرینی لذاً زیست یله و غیر خویشندارانه است.

وقتی انسان در سه گانه سرکوب نفس و مدیریت نفس و رهائی در نفس (غراائز) بوضوح می بیند «زمینه زیست مومنانه» مستلزم چشم پوشی ارادی و پارسا کیشانه وی از یلگی در کامجوئی و لذاً تناهه و نفسانه است بالطبع در مقابل بهره وری لا قیدانه و یله و دلبخواهانه از لذت ها، جذا بیت زیست «رها در نفس» نزدش در مقابل دافعه «زمینه خویشندارانه» بصورت طبیعی محسوس تر و مقبول تر می افتد.

لذا واقعیت و جنس و جنم دین برای زیست مومنانه سخت بودن آن برای مومنان است و واقعیت هم همین است که زیست مومنانه سخت است و مستلزم پرهیز از لذت افسار گسیخته و مشروط کردن خود و لذت های مطلوب خود در ماتریس تقیدات دینی است.

به عبارت دیگر مشکل دین غیر قابل فهم و استدلال ناپذیر و غیر عقلی بودن مبانی آن نیست و این لذت بخشی زیست غیر مومنانه و غریضی است که متنضم بیشینه خواهی و نامحدودی در کسب لذت می شود. التذاذی که بصورت طبیعی زیست مومنانه را برای شل دینان و لا قیدان، کراحت آمیز می کند.

استوار بر چنین برآیندی است که آزادی در مفهوم دینی حریت را افاده معنا می کند. بدین معنا که به اعتبار اسارت انسان در ذاتیات و غراائز و نیل طبیعی اش به رفتار غریزی و بیرون از اراده اش، می توان قائل به دو نوع آزادی در - آزادی از (آزادی از) برای انسان شد.

نخست «آزادی در نفس» که به اعتبار تمايل ذاتی انسان به زیست لا قیدانه و دلبخواهانه و محکومانه و لذت بخشنده و سهل الوصولانه در غراائز، برخوردار از جاذبه ماکزیممی است.

دوم «آزادی از نفس» که مبنی بر مدیریت غراائز و امساك و خویشتن داری و کف نفس و اجتناب از زیاده خواهی و یلگی در لذاً و چشم پوشی از جاذبه های ماکزیممی زیست نامومنانه است.

«آزادی از - آزادی در» تنها یک اشتراک لفظ با نظریه آیزیا برلین است و برخلاف برلین که سطح بحث خود از آزادی را تنزل به سیاست داده در اسلام آزادی دلالت دارد نه اصلت! و ماهیتی اکتسابی

دارد تا اعطائی.

از آنجا که در اندیشه دینی انسان بصورت طبیعی و برخلاف ظاهر «مجبور» خلق شده و محکوم به طبایع ذاتی خود است. چنین انسانی تنها زمانی می‌تواند مدعی آزادی شود که مخیراً خود را از قید اجبارهای ذاتی اش آزاد کند. لذا آزادی در فورمات دین، تحصیلی است نه ذاتی. تحصیل حُریت و مدیریت و انقیاد نفس.

نفس، قاهر بر انسان نیست. شائق بر انسان است. شوقي که می‌تواند توسط انسان مدیریت شود یا در صورت یلگی انسان را مدیریت کند.

با چنین مفروضاتی نمی‌توان منکر این واقعیت نیز شد که در مبارزه 35 ساله جمهوری اسلامی با بدآیندها و تبعات و مفاسد مسمی به تهاجم فرهنگی و غریزه جوئی مفسدانه، عنصر مفقود نا برخورداری حکومت از تعریف منقح صورت مسئله است.

مُنجزاً و مصادقاً گریزی از این واقعیت نمی‌توان داشت که در برخورد ناکام جمهوری اسلامی با پدیده بد حجابی طی 35 سال گذشته بخش عمده ای از این ناکامی را باید و می‌توان به احتساب فقد تعریف درست از «صورت قضیه» پیش از ورود و چالش با اصل قضیه گذاشت.

برخلاف القایات عامه، مبارزه با بدحجابی نباید مبارزه با پوشش و آرایش زنان در سطح شهر را افاده معنا کند.

از آنجا که حجاب بمعنای اجتناب از جلوه گری تنانه در حریم عمومی است و به اعتبار آنکه «سکس» امری است کاملاً خصوصی بر این اساس، مبارزه با بد حجابی، مبارزه با ابراز جلوه گری و طنزی تنانه و زنانه در محیطی است که مُلکی مشاع برای عموم شهروندان محسوب می‌شود.

بدین معنا یک زن بد حجاب یا شل حجاب یا حتی بی حجاب لزوماً عنصری فاسد نیست بلکه محل نزاع آنچاست که زنان از طریق جلوه گری تنانه در حوزه عمومی خواسته یا ناخواسته اسباب مفسده و مُحرک ذاتیه شهوانی و بالتبع فساد جنسی در شهر و کشاندن امری خصوصی به بخش عمومی در جامعه را فراهم می‌آورند.

تمهیدی که دامن زننده به بی اخلاقی، ناامنی و طمع جنسی و تنوع طلبی و تزلزل بنیان خانواده از طریق تحریک و تحریض و تحریص و

تغییر سلائق و علائق تناهی و زیاده خواهی های نامشروع جنسی و گستالت داری بین زن و شوهر و فساد اجتماعی می‌گردد.

بر این اساس اگر بر فرض بعيد و در آینده ای غریب، جمهوری اسلامی بتواند جمیع زنان را متقادع و ملتزم به رعایت حجاب اسلامی کند این امر بدآن معنا نمی‌تواند باشد که کآنه فساد جنسی در چنان جامعه مفروضی ریشه کن شده و تکلیف حکومت در مراقبت از بهداشت اخلاقی جامعه منقضی گردیده.

لذت جنسی علقه ای است ذاتی که انسان بیرون از اختیارش، محکوم بدان است. لذا استبعادی ندارد در آن جامعه مفروض و آرمانی نیز آنکه مواجه با آلودگی های جنسی فرای از جلوه گری تناهی باشیم.

میل به جنس مخالف امری است ذاتی و قادر صفت که نه مذموم است و نه ممدوح و تنها شیوه تحصیل مشروع یا نامشروع آن محل مناقشه است. لذا زن و مرد ولو مقید به ظواهر اسلامی از طرق دیگر نیز کماکان از استعداد اعمال فساد جنسی و به فعلیت رساندن آن (فرای تقيید یا عدم تقيید به تن نمائی و بد حجابی) برخوردارند.

این امر بدان معناست که برخورد با ابراز تنانگی هوسیازانه در حریم عمومی نبردی است ولو نافرجام اما ضروری و با یسته و پیوسته.

واقعیت آنست زن ذاتاً طناز خلق شده هم چنان که مرد نیز ذاتاً «طناز طلب» خلق شده.

نفس این خصیصه بالذات مذموم نیست و تنها باید در بستر مشروع خود (جفت یا بی و ازدواج و تشکیل خانواده) قرار گیرد. لذا تحت هر شرایطی ولو آنکه حکومت موفق شود جمیع زنان را بر فرض محال «محببه» کند اما نبرد مستمر برای صیانت از حریم شهروندی در نظام مبتنی بر زیست مومنانه شهروندان، نبردی بی پایان است.

در چنین چالش مستمری طرفین موظفند ماهیت و موجودیت خود را برسمیت بشناسند!

بد حجاب باید خود در مقام فتانه ای اغوا گر و سرباز جبهه نفس اماره برسمیت بشناسد و متقابلاً بپذیرد با چنین تعریفی از خود، چینشی را تمهد می‌کند که بصورت قهری سربازان مبارزه با نفس را به نبرد با خود، فرا می‌خواند.

جنگی که برای هر دو طرف جبهه احراز کننده هویت و ابراز کننده

موجودیت و احصا کننده تشخض و معناست!

جنگی در حد فاصل «خوش باشی» و «پاک باشی». نبردی دائمی که طی آن قرار نیست تا شیطان را نابود کنند و تنها موظف اند تا مانع از نابودی خود شوند.

هدف در این جنگ کشتن حریف نیست - سلطه بر رقیب (نفس) است.

طنازی و اغواگری بیرون از اراده زن و در ذات وی و ناخود آگاهش تعбیه شده لذا بانوان نمی توانند متوجه به این استدلال شوند که تنها مردان موظفند خود را در مقابل جاذبه های تنانه زن حفظ کنند. به نسبت طنانزی ذاتی زنان، مردان نیز نیل سکشوال به جنس مخالف در نهادشان و بیرون از اراده شان و بمنظور تنافع بقا و تداوم نسل شان، تعبیه شده و تنها باید تسلیم این دو فسر واجبار نشد و بر کرسی مدیریت آن نشست.

مبارزه با بدحجابی بمتابه مبارزه با وبا نیست که با ممارست و پژوهش و تحقیق نهایتا با تولید واکسن بر آن فائق آمد و ریشه آنرا از طریق واکسیناسیون کند.

این مبارزه ای است مستدام و ابدی بدلیل قدمت و اصالت ذات شهوت طلب و لذت جوئی جنسی بالفطره در انسان که نه قابل سرکوب است و نه لازم به سرکوب تنها مستلزم یک مراقبت و مجاهدت دائمی برای مدیریت این ذات بمنظور هدایت آن در بسترهاي تحصیل مشروع و بهداشتی است.

سکس بمتابه باران است که می تواند منشا برکت باشد مشروط بر آنکه آن را از طریق مسیل و کانال کشی مدیریت و هدایت کرد و با رانش آن به پشت سد و بهره وری از آن در مزارع از آن استفاده عمرانی و بهینه کرد در غیر این صورت می توان چشم انتظاری سیلی مخرب و ویرانگر از همان باران بالذات با برکت را داشت.

ذات زن بالفطره از طنانزی سکشوال برای جنس مخالف برخوردار است و بر این اساس حجاب بمعنای اجتناب از طنانزی جنسی از طریق کلام و رفتار و اطوار و بدن در حریم عمومی است. این کمال عوام فریبی یا خود فریبی است تا تلاش قانونی بمنظور حفظ و صیانت حریم عمومی از فساد و مفسدہ جنسی توسط بالاترین مقام اجرائی کشور به «بُردن اجباری شهروندان به بهشت» تلقی و تعییر شود!

محل نزاع، بُردن اجباری بد حجا بان به قصوآی بهشت نیست. دعوا بر

سر رسالت اخلاقی حکومت بمنظور حفظ و صیانت از «حریم عمومی» و ممانعت از بستر سازی مشاطه گان برای ایجاد مفسده در سپهر علنى اجتماع است.

شاید حکومت مسئول اخلاق جامعه نباشد (!) اما قطعاً نمی تواند و نباید مسئول ترویج بی اخلاقی در جامعه باشد و یا در مقابل اپیدمی بی اخلاقی ها «به behane ما مسئول بهشت اجباری شهروندان نیستیم» موضع بی طرف و مختن اتخاذ کند.

پاسداشت حریم عمومی از ابتلائات و اختلالات اخلاقی حداقلی ترین و بدیهی ترین وظیفه یک حکومت نسبت به حقوق شهروندانش است.

مصیبت بزرگ در ایران پوشش و آزادی پوشش نیست. درد اصلی مظلومیت «حریم عمومی» و سطح نازل دانش و شعور اجتماعی کسری غالب از ایرانیان نسبت به حرمت و اعتبار و داب و آداب و شان و شئون حریم عمومی است.

پاسداشت حریم عمومی بمعنای صیانت از حقوق عامه شهروندان در سپهرعلنى است و کشاندن این وظیفه به حضیض و متلك شبه روش‌نگرانه «بهشت زوری» مغلطه ای بیش برای فرار از مسئولیت نیست!

طبعتاً بیرون از حریم عمومی، حکومت هیچ مسئولیتی نسبت به میل مومنان به رفتن یا نرفتن به بهشت ندارد و آن تصمیم و تکلیفی است شخصی و اختیاری بین مومنان با خداوندان. محل اختلاف احالم رندانه «مسئولیت حکومت نسبت به حریم عمومی» به حوزه تکالیف شخصی و مومنانه یا ملحدانه شهروندان است!

گذشته از آنکه اصرار مسئولین دولتی بر لزوم برسمیت شناختن و تقویت فن آوری های مدرنی مانند ماهواره یا اینترنت بمنظور «پیوستان به جریان تبادل جهانی و گردش آزاد اطلاعات» در کنار تخفیف و تشبیه مبارزه با استعداد آلایندگی این فن آوری ها به «مبارزه با شمشیرهای چوبی» نیز اگر عوام فریبی نباشد؛ قطعاً خود فریبی است!

چنین خوانشی از فن آوری های نوین در دنیای رسانه از آن جهت خود فریبی است که مطابق آمار مشهود و موجود، بالاترین کاربرد ماهواره در ایران، بیرون از دغدغه دانش و پژوهش اتصال به جریان آزاد و فریبینده خوش باشی های جنسی و تنانگی بصری است.

اشتباقی که بخش عمدۀ آن محصول ناتوانی مسئولین در ایجاد جاذبه

های بصری در تلویزیون ملی در کنار سیاست های انقباضی حکومت در قبال شادی طلبی های مشروع و مقتضای سن جوانان است.

از آن مضحک تر شعار یا ادعای پیوستن به شاهراه جهانی از طریق اینترنت بمنظور تبادلات علمی و اطلاعاتی و خدماتی است.

این در حالی است که به استناد آمار موتورهای جستجوگر، حجم بیشینه مطالبات کاربران ایرانی در اینترنت برخلاف ادعای خود فریبانه یا مردم فریبانه مسئولین، نه دانش است و نه پژوهش و نه پیوستن به عمق اطلاعات و کسب خدمات و نه آشنائی با فن آوری های تکنولوژیک و مدرن و تلحیخ کامانه در این عرصه نیز «سکس جوئی» نزد کاربران ایرانی حرف اول را می زند!

کمیک ترین بخش ماجرا مطالبه اتصال به شبکه جهانی اینترنت بمنظور بهره وری شهروندان از خدمات کامپیوترایز در دنیای مجازی است!

کمیک بودن چنین ادعائی از آن جهت مشهود و مسموع است که اینترنت به عنوان یک تکنولوژی مدرن غربی در خدمت شهروند بمنظور تحصیل سهل تر و سریع تر خدمات متوقع شهروندان تعریف و تاسیس شده تا جائی که «من نوعی» در منزل خود در ایالات متحده به سهولت از این امکان برخوردار هستم تا از پشت کامپیوتر و با وصل شدن به شبکه جهانی اینترنت جمیع اقلام مورد نیاز خود اعم از مایحتاج روزانه تا تبادلات بانکی و خرید بلیط هوایی و رزرو بلیط هتل و سینما و هر گونه خدمات متعدد شهری و اداری را تنها با یک کلیک و وارد کردن شماره کارت اعتباری خود ابتدای نمایم.

حال در ایرانی که هنوز با الکترونیک شدن خدمات شهری سالها فاصله است و طرفه آنکه با حضور فیزیکی و تمام قد خود در ادارات و موسسات و فروشگاه ها نیز نمی توان بدون سرعت و اشکال کالا و خدمات مورد نیاز را ابتدای و احصاء کرد طبعاً در چنین فضایی صحبت از اولویت و ضرورت اجتناب ناپذیر جهانی شدن از طریق اینترنتی شدن، قبل از بлагت ناظر بر ملاحظ است!

واقعیت آن است که کامپیوتر و اینترنت و ایضاً جمیع مشتقات و مفردات تکنولوژی وارداتی در ایران قبل از آنکه شان کاربردی داشته باشند اجسام و ادواتی لوکس محسوب می شوند که برخورداری از ظرفیت تشخیص زائی برای مالکان و صاحبان «پُر کمپلکس» این اسباب و ادوات را عهده داری می کند!

علی ایحال و علی الظاهر دولت دکتر روحانی زیرگانه می کوشد تا برای حل قضا یای سخت به اصل طلائی «بهترین راه حل برای مسائل سخت، پاک کردن صورت مسئله است» متولّشده و بدینوسیله با پنهان شدن پشت شعارهای بظاهر شیک و شبیه روشنفکرانه و عوام فریبناه تا اطلاع ثانوی از خود رفع تکلیف کند!